



اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان

به آئین کهن ملی

بعقیده بیشتر مورخان و صاحب نظران اجتماعی، با استناد به مدارک و شواهد بدون انکار تاریخی، مقام ایرانیان در تاریخ جهان نه باسیری شدن دوره پر عظمت هخامنشیان پایان آمد و نه با انقراض سلسله ساسانیان بسر رسید .
لیندنردر کتاب (تاریخ عالم) خود این عقیده را صریحتر از همه بیان کرده و گفته است:
(ایرانیان همواره بعد از دوره های فشار و تضيیقات قد علم کرده ذات ملی خود را نجات داده و قسمت معتنا بهی از روح خود را در فاتحان خود یعنی یونانیها و ترکها و مغولها دمیده و برای خود بعد از دوره های خرابی موجبات مدنیت جدیدی را فراهم ساخته اند حتی استقلال سیاسی خود را بعد از فواصل متمادی دوباره بدست آورده اند راست است پس از آنکه قومیت اصلی بدرجه ای تغییر یافت که تقریباً شناخته نمیشد، بالاخره قوه پافشاری و ایستادگی به تحلیل رفت . با این حال هر قدر هم که دلیل همچوانتظاری ضعیف باشد، باز شاید همچو مقدر است که ایرانیان بار دیگر ذات اصلی خود را از پرده امتزاج و زوائدی که بر روی آن کشیده شده مستخلص خواهد ساخت.)

بی تردید میتوان گفت که این کلمات شایسته ترین گفتاری است که از طرف یک محقق بی غرض خارجی درباره ذات ملی ایرانیان بیان شده است . کلماتی که به سلیمان خلیفه

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر .

اموی نسبت می‌دهند گفته فوق را از هر نظر تأیید میکند معروف است که وی با اظهار تعجب و تأسف عمیق چنین گفته است:

(مرا شگفت آید از ایرانیان که هزار سال^۱ سلطنت کردند و ساعتی محتاج ما نشدند و حال آنکه ما صدسال سلطنت کردیم و يك ساعت نتوانستیم بی آنها بسربریم) بهمین جهت روحیه چنین ملت صبور و پیر تحمل از هر نظر قابل مطالعه و تحقیق میباشد. با يك نظر اجمالی به تاریخ اجتماعی ایران بخوبی درخواهیم یافت که ایرانیان در سیرادوار پرنشیب و فراز تاریخ خود همواره با تمدنهای مختلف در تماس بوده و پس از آمیزش با خارجیان یا بر روی تمدن آنها اثر گذاشته و یا چیزی از آن اقتباس کرده و رنگ ایرانی به آن داده‌اند. و در نتیجه برای خود اصلی‌ترین تمدن را ساخته‌اند یعنی تمدنی که ابتکار ایرانی و مخصوص به خود ایرانی است به وجود آورده‌اند. و یا بهتر بگوئیم تمدنی که از همه تمدنهای دیگر چیزی اقتباس کرده و در خود دارد ولی بهیچ کدام آنها شبیه نیست.

بهر حال بطوریکه تاریخ شاهد است ایرانی چه فاتح و چه مغلوب، همیشه در موجودیت خود پا بر جا و مستحکم بوده است و بعلت خصوصیت و سرشتی که دارد در هر حال و هر موقعیت تأثیر بزرگی بر روی ملل دیگر اعمال کرده است و آنچه درباره اصلیت ایران و ابتکاری بودن تمدن آن میتوان گفت این است که ایران از چندین لحاظ و جوانب به همه دنیا شبیه است ولی عمقاً به هیچکدام آنها شبیه نیست.

بنابراین همانطوریکه گفته شد تمدن ایران مخصوصاً قبل از هر چیز تمدن ایرانی است و اگر چیزهایی از خارج اقتباس نموده است آنها را به نحوی پنهان کرده که تشخیص آنها امکان پذیر نیست و این خود دلیل قاطعی بر استقلال فکری و ذات ملی ایرانی در طول تاریخ مطول و پرماجرای اوست.

حمایت ایرانیان از آئین کهن ملی

بحث ما در اینجا پیرامون مطلبی است تحت عنوان (اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان به آئین کهن ملی) و یا بهتر بگوئیم به فرم و شکل حکومتی که زائیده فکر ایرانی بوده و در حقیقت سربقای ملیت و عامل حفظ موجودیت ایرانی در طول مسدت دوهزار و پانصد سال تاریخ مدون و یا شش هزار سال تاریخ غیرمدون میباشد. ایرانیان در اثر مرور زمان به این نتیجه رسیدند که طبیعی‌ترین حکومت برای آنان همانا ایجاد يك نقطه تمرکز اجتماعی و انتخاب پراستعدادترین و لایق‌ترین فرد اجتماع به عنوان شاه و بالاخره شاعنشاها میباشد. و از طرفی چون به اصالت خانوادگی و توارث و نبوغ ذاتی و تربیت و آمادگی افراد برای حکومت از دوران طفولیت سخت معتقد بوده و هستند^۲ بهمین جهت

همواره در حفظ و حراست و دفاع از آئین شاهنشاهی خودکوشیده و حتی در سخت‌ترین شرایط اجتماعی و حیات سیاسی خود دست از حمایت از آن برنداشته‌اند و اگر گاه اتفاق افتاده است که شخصی نالایق حتی اگر ایرانی هم بوده برای مدتی با توسل به زور و یا نیرنگ براریکه فرمانروائی تکیه زده است به مخالفت با او برخاسته و سرانجام در انتخاب و حمایت از فرد لایق و اصیل و واجد شرایط اجتماعی موفق شده‌اند ، زیرا ایرانیان سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی دانسته و معتقد بوده و هستند که این ودیعه الهی در هر دوره مشمول خاندانی خواهد بود که مشیت الهی بر آن قرار گرفته است . پس با این ترتیب استقرار و دوام افراد و خاندان‌هایی که برخلاف دستور الهی و عدالت اجتماعی رفتار کنند به عنوان پادشاه در ایران غیر قابل دوام و محکوم به زوال و نیستی است.

نقل گفتار زیر که تحت عنوان اندرزهای فریدون پادشاه دوران باستان ضبط شده است خط مشی فرمانروای واقعی و اصیل ایرانی را بطور کامل روشن میکند:

(بدان هریک از ایام زندگانی تو برگی است در تاریخ تو و بنا بر این مواظب باش چیزی که شایسته مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود.) اکنون برای اثبات این مدعا به مرور اجتماعی در تاریخ اجتماعی ایران می‌پردازیم.

قیام و شورش کاوه آهنگر قهرمان ملی دوران باستان و پیروی و حمایت توده مردم ایران از وی در مخالفت و سرکوبی ضحاک (اژی‌دهاک) فرمانروای غاصب و نالایق و همچنین مخالفت شدید مردم با گوماتای منغ یا بردیای دروغی قبل از فرمانروائی داریوش کبیر این عقیده را از هر نظر تأیید میکند .

و امادرباره حمایت ایرانیان از آئین شاهنشاهی ، در دوران پهلوانی ایران بطوریکه میدانیم رستم قهرمان بزرگ ملی ایران که سمبل نماینده ملت ایران محسوب میگردد ، همواره در حمایت از پادشاهان اصیل ایران کوشیده و همین امرایه و پایه افسانه‌های ملی ایران در دوران باستان گردید و بعدها بصورت دل‌پذیرتری بوسیله شاعر بزرگ ملی ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی به نظم فارسی درآمده و تاکنون محفوظ مانده است.

با ظهور دولت بزرگ و جهانگیر هخامنشیان حکومت مورد نظر و مطابق با آرمان ملی ایرانیان در ایران استقرار یافت.

ولی متأسفانه بعد از دو قرن در اثر حمله سوم اسکندر مقدونی در بهار سال ۳۳۴ قبل از میلاد به ایران و بالاخره دستگیری و کشته شدن داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی کشور ایران در زیر سلطه یونانیان درآمد.

قیام اشک و حمایت ایرانیان از وی

در مدت تقریباً یک قرن که یونانیها در ایران فرمانروائی داشتند ایرانیان همواره به فکر

تجدید حیات سیاسی خودبر مبنای استقلال ملی بودند بهمین علت همواره در ایالات مختلف برضد دولت بیگانه قیام میکردند ولی از طرف دولت سلوکیها سرکوبی شده و به سختی مجازات میشدند ، ایرانیان در این مبارزه هیچگاه از پا ننشستند تا سرانجام به سرداری اشك (ارشك) در مشرق ایران به سال ۲۵۰ قبل از میلاد پایه‌های حکومت مقدونی را واژگون ساختند .

يك قرن اشك ریخت وطن تا که بر کشید
از شهر (اشك اباد) آمد برون و رواند
اشك بزرگ رایت شوکت بر آسمان
بر دفع جیش یونان تا شهر دامغان
یکسو ز خصم شرقی پرداخت باخت
یکسو ز خصم غربی پیراست خوروران
(ملك الشعراى بهار)

اشکانیان (پارت‌ها) که خود ایرانی بودند قریب پنج قرن بر ایران حکومت کردند ایران در دوره اشکانیان بصورت کنفدراسیونی از پادشاهان محلی که تابع مرکز واحد و فرمانروای واحدی بنام شاهنشاه یعنی شاه شاهان بود اداره میشد.

ظهور اردشیر بابکان و استقرار حکومت ساسانیان

در آغاز قرن سوم میلادی کشور ایران بصورت ظاهر کشوری بود متحد که در تحت سلطه اشکانیان قرار داشت ولی در واقع مرکب بود از يك عده ایالات نیمه مستقل و گاهی نیز مستقل ، اختلافات داخلی و جنگهای با خارج و تصادفات گوناگون کشور ایران را سخت ناتوان ساخته بود . قلت منابع و عدم بررسی کافی منابع موجود مانع از آنست که جزئیات طرز اداره آن عهد مورد دقت و بازدید قرار گیرد . قدرت جنگی امپراطوری روم و سیاست فعال وی در خاور زمین اشکانیان را ناگزیر ساخت تا بسیاری از شهرهای بین النهرین شمالی را به آن دولت واگذار کنند.

بنابراین ذات ملی ایران در این جریان سخت آزرده و بی تاب بود بهمین علت ناگزیر اتحاد مجدد ایران از مرکز دیگری آغاز گشت و سرانجام منجر به قیام و شورش اردشیر بابکان برضد دولت اشکانیان گردید، روزی که اردشیر بابکان پسر بابک ساسان بنام قهرمان ملی و فرهنگی ایران قد علم کرد و اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی را از بین برد، همه ایرانیان به طرفداری او برخاستند (۲۲۶ بعد از میلاد) در همان عهد که اشکانیان بر ایران حکومت میکردند در یارسه (پارس امروز) حکومت مستقلی درست شده بود که شاهان و فرمانروایان این حکومت همه روحانیون بزرگ زرتشتی بودند و همه سنن و آداب مغهای عهد هخامنشی را حفظ میکردند.

در فارس و در همین محافل و مجامع مغها بود که آداب و سنتها و رسوم عهد هخامنشی حفظ میشد و به محض تجدید حیات و به سلطنت رسیدن ساسانیان با جمع آوری آنها اولین

مجموعه کامل اوستارا درست کردند و با شروع این سلسله تجدید حیات دین زرتشت پیغمبر بزرگ آریائی نیز آغاز یافت .

ساسانیان پس از آنکه تاج و تخت را بر اثر منازعات طولانی بدست آوردند حکومتی ملی تأسیس کردند که متکی به دین ملی (زرتشتی) و تمدنی بود که شاید از جنبه ایرانیت در سراسر تاریخ ایران نظیر نداشته است.

با استقرار حکومت ساسانیان قدرتی به وجود آمد که زمام اشراف ملوک الطوائفی فتنه جو را در دست گرفت و قشونی منظم و تربیت شده با سازمانی دقیق تشکیل گردید. اوج قدرت حکومت ساسانیان در عهد انوشیروان بود که ایران در اوج فرهنگ و تمدن قرار گرفت ولی با مرگ خسرو انوشیروان ستاره اقبال دولت ساسانی روبه افول گرائید و سرانجام چنانکه میدانیم به علل مختلف اجتماعی و سیاسی که به بحث مادر اینجا مربوط نیست در مقابل لشکر عرب شکست خورده و منقرض گردید.

۱- اعراب عدد هزار را بالاترین رقم دانسته و در حقیقت بجای عدد وسیع و بی نهایت استفاده میکرده اند.

۲- این اعتقاد یاد آور مطالب کتاب جمهوری افلاطون و مدینه فاضله است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دل بی نور

از شعاع آفتاب کبریا
بینوا از ذوق سلطان و دود
نی کشاد عرصه و نی فتح باب

خانه آن دل که ماند بی ضیا
تنگ و تاریک است چون جان جهود
نی در آن دل تاب نور آفتاب

مثنوی مولوی قرن هشتم